

ویژه نامه

# صافات

شماره چهارم شهادت امام حسین علیه السلام

مدیر مسئول دکتر محسن رفعت

سرمدیر فاطمه یزدیان فرد



# سیاست امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مقابله با حزب

## سلطنت‌گرایی بنی‌امیه؛ جنگ یا صلح؟

محمد علی مروّجی طبسی

عضو هیأت علمی دانشگاه حضرت معصومه (سلام الله علیها)

بنی‌امیه به عنوان یک حزب فعال سیاسی دوران صدر اسلام، با حکومت امام حسن (ع) معارض بودند، همانطور که پیشتر نیز در مقابل خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) با صف‌آرایی نظامی در صفین، جنگیدند. سؤال این است که راهبرد امام حسن (ع) در دوره حکومتشان در مواجهه با این حزب سیاسی با توجه به پیشینه عملکرد آنان چه بود؟ آیا سیاست آن حضرت (ع) جنگ و جودی با این حزب بود؟ در این صورت چرا با حزب اموی پیمان صلح بستند؟ و اگر سیاست‌شان (ع) صلح و سازش با این جریان سیاسی بود، پس چرا در آغاز حکومت عدّه و عدّه نظامی برای نبرد فراهم کردند؟ بالأخره راهبرد ایشان در برابر حزب اموی جنگ و جودی بود یا صلح و سازش؟

**برای پاسخ به این سؤال لازم است نکاتی را یادآور شویم:**

۱. طبق شواهد تاریخی، بنی‌امیه فقط یک قبیله. که البته در عرب‌تبار بودنشان تردیدهای جدی وجود دارد<sup>۱</sup> نبودند. بلکه آنان قوی‌ترین حزب سیاسی بودند با این مشخصات: سلطنت‌گرا به معنای طرفداری از حکومت پادشاهی استبدادی و موروثی به عنوان شکل مطلوب حکومت<sup>۲</sup>؛ عدم اعتقاد به مبانی و قوانین اسلام<sup>۳</sup>؛ نژادپرستی<sup>۴</sup>؛ ترور و ایجاد رعب و وحشت<sup>۵</sup>؛ آشوب‌گری و اغتشاش<sup>۶</sup>؛ فسادگری و فسادانگیزی<sup>۷</sup>، فریب و اغواگری افکار عمومی با بهره‌گیری از ابزار رسانه‌ای<sup>۸</sup>. چنین حزبی مانند غده سرطانی خطرناک‌ترین جریان سیاسی<sup>۹</sup> بود که برای اساس اسلام، و عزّت و وحدت امت اسلامی تهدید جدّی به شمار می‌رفت



۲. قرآن کریم از این حزب سیاسی به «شجره ملعونه» تعبیر نموده، که در لسان رسول خدا(ص) به بنی‌امیه تفسیر شده است.<sup>۱۱</sup> در احادیث متعدد دیگری نیز از رسول خدا(ص) بر لزوم نبرد مسلمانان با این حزب (جریان قاسطین) و سردمدار آن یعنی معاویه بن ابی‌سفیان تأکید شده است. این بدان معناست که حزب بنی‌امیه مشروعیت ندارد و باید برای جلوگیری از وقوع فتنه بزرگ (فساد فکری، فرهنگی، سیاسی و مالی) در جهان اسلام، منحل گردد و در واقع غده سرطانی از بین برود.

۳. بنابراین اصل اولیه و سیاست اصلی امام حسن(ع) انحلال این حزب خطرناک، و وادار کردن سران و اعضاء آن به فرمانبرداری از حاکمیت اسلامی بوده است، حتی اگر به جنگ منتهی شود. در فرضی که عده و عده نظامی برای حاکم اسلامی آماده است، گزینه جنگ با چنین حزبی برای ریشه‌کن ساختن فتنه‌های بزرگ، عین تأمین صلح واقعی به معنای همزیستی شرافتمندانه و عزت‌مندانه است. همانطور که صلح با حزب سلطنت‌گرای نامعتقد به مبانی و قوانین اسلام، چیزی جز تسلیم شدن خفت‌بار حاکمیت اسلامی در برابر زیاده‌خواهی جمعیتی محدود نیست. این صلح امت اسلام را در معرض فتنه‌هایی چون: بردگی، ناامنی، آشوب‌گری و مفساد گوناگون، قرار می‌داد. پس نه هر جنگی بد است و نه هر صلحی خوب. باید پیامدهای هر یک از آن دو را با هم سنجید.

۴. به گواهی تاریخ معتبر، لشکر نظامی امام حسن(ع) بر اثر عواملی دچار از هم‌پاشیدگی شد: ترور نافرجام امام حسن(ع)، جنگ روانی-تبلیغاتی و شایعه‌پراکنی باند بنی‌امیه با موضوع «وقوع صلح میان امام حسن(ع) و معاویه»<sup>۱۲</sup>، خیانت برخی فرماندهان نظامی امام(ع) همراه با هشت هزار نفر بر اثر تطمیع و پیوستن به اردوگاه معاویه، و نامه سرّی خائنانه برخی رؤسای قبائل وابسته به خاندانهای بزرگ کوفه به معاویه مبنی بر آمادگی‌شان برای تسلیم‌کردن یا ترور امام حسن(ع). در این شرایط جدید، ادامه جنگ چه دستاورد قابل توجهی نسبت به آتش‌بس داشت؟



۵. قطعاً سیاست راهبردی امام حسن(ع) همانطور که از ایشان نقل شده، آن بود که با وجود و همکاری یاران، شبانه‌روز با حزب اموی بجنگند<sup>۱۴</sup> و به نظر می‌رسد اگر مردم آن دوران، خطرات به قدرت‌رسیدن حزب بنی‌امیه را درک می‌کردند و در نبرد با این حزب نامشروع، با پیروی از امام واجب‌الاطاعه و سرور جوانان بهشت حسن بن علی(ع)، استقامت به خرج می‌دادند، یقیناً پیروز میدان بودند. هزینه‌ی جنگ با حزب سلطنت‌گرا و فسادگر اموی بسیار کمتر از سازش و به رسمیت‌شناختن آنان بود، اگر امت اسلامی در سطوح مختلف با امام خود همراهی می‌کردند. اما در شرایط پیش‌آمده، دیگر امکان ادامه جنگ و چاره‌ای جز آتش‌بس نبود. تداوم جنگ نتیجه‌ای جز از بین‌رفتن تمام «ارکان خاندان پیامبر(ص)» و برافتادن «ذکر اسلام» نداشت. در صورت ادامه جنگ با حزب بنی‌امیه (با لحاظ از هم‌گسیختگی لشکریان و..) باید همه کشته می‌شدند: امام حسن(ع)، امام حسین(ع)، خاندان پیامبر(ص) و اصحاب برجسته‌ای مانند حجر بن عدی(ره). دیگر کسی باقی نمی‌ماند تا با استفاده از فرصت‌ها، حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد.<sup>۱۵</sup> اگر امام حسن(ع) کشته می‌شد، سران اموی با تبلیغات فریبنده، افکار عمومی را اینگونه اغوا و اقناع می‌کردند که آن حضرت(ع) به دست اصحابش کشته شد.<sup>۱۶</sup> طبق روایتی از امام مجتبی(ع)، در صورت ادامه جنگ، ایشان(ع) را اسیر کرده، به قتل می‌رساندند یا آن حضرت(ع) را با منّتی خفت‌بار آزاد می‌کردند.<sup>۱۷</sup>

۶. گزینه پیش روی امام حسن(ع) در چنین فضایی، «صلح تحمیلی» بود. صلحی ناشی از ناآگاهی و سهل‌انگاری مردم، خیانت خواص داخلی و فرصت‌طلبی حزب آشوب‌گر، نیرنگ‌باز و تروریست بنی‌امیه. اما این صلح همانگونه که از مفادش بر می‌آید، به معنای سازشکاری، به رسمیت‌شناختن حزب نامشروع اموی و پیمان ترک دائمی جنگ با این حزب برای همزیستی مسالمت‌آمیز نبود. طبق مفاد قرارداد صلح تحمیلی، خلافت بعد از مرگ معاویه از آن امام حسن(ع) خواهد بود و اگر حادثه‌ای پیش آمد، امام حسین(ع) زمام امور مسلمین را عهده‌دار خواهد بود. نیز معاویه حق ندارد برای خود جانشین تعیین کند.



بنابراین تعبیر دقیق‌تر از صلح تحمیل شده بر امام حسن(ع) مطابق با اصطلاحات حقوقی، پیمان آتش‌بس موقت یا ترک مخاصمه است که در منابع فقه شیعی (باب جهاد) از آن به «هُدنه» و «مُهادنه» تعبیر می‌شود. نه «صلح» دائمی به معنای پیمان به نجات‌بخیدن، پایان دادن به مخاصمات و اختلافات، و همزیستی مسالمت‌آمیز.

نتیجه آنکه جنگ با حزب سیاسی بنی‌امیه و انحلال آنها، که شاخصه مهمشان عدم اعتقاد به مبانی و قوانین اسلام، سلطنت‌گرایی، نژادپرستی و خشونت و ترور بود، دستور جدی رسول خدا(ص) به امتش بود که باید در این زمینه با جانشینان آن حضرت(امام علی و امام حسن(علیهما السلام)) همراهی می‌کردند تا شرّ فتنه‌های «مخوف»، «کور»، «تاریک» و «فراگیر»<sup>۱۸</sup>، و ریشه‌های فسادانگیزی از جوامع اسلامی، برچیده و برکنده شود. این جنگ برای تأمین عزّت و شرافت و استقلال و آزادی امت اسلامی در پرتو ولایت الله تعالی ضرورت داشت. لازم بود مردم آن دوران (عوام و خواص) با استقامت و شکیبایی و پایداری، با محوریت ولی خدا(ع) از وقوع فتنه‌های بزرگ توسط حزب اموی، جلوگیری می‌کردند. اما طمع‌ورزی، آزمندی، هواپرستی و شاید هم ترس، آنان را از انجام این وظیفه خطیر و سرنوشت‌سازشان بازداشت و امام حسن(ع) را به امضای پیمان آتش‌بس موقت واداشت. آتش‌بسی که در شرائط تحمیل شده، می‌توانست فرصتی طلایی باشد هم برای بصیرت و آگاهی مردم آن دوران از چهره حزب خون‌ریز و دین‌ستیز بنی‌امیه، و هم آمادگی پرتوان برای نبرد با این جریان خطرناک.





## نکاتی از رویداد جنگ و صلح امام حسن (علیه السلام) برای امروز ما

باید توجه داشت در دوران امام حسن(ع) آنچه پس از فروپاشی لشکریان آن حضرت(ع) اتفاق افتاد، امضای پیمان نامه ترک مخاصمه یا آتش بس موقت بود نه سازشکاری و آشتی با حزب اموی. اما پس از جنگ تحمیلی 12 روزه که جلوه زیبایی از همبستگی مردم و نیروهای مسلح ایران اسلامی با محوریت ولی فقیه بود، در واقع تفهیم آتش بس بود نه امضای قرارداد ترک مخاصمه (هَدنه) که الزام و پیامد حقوقی داشته باشد. با این وجود حادثه جنگ و صلح امام حسن(ع) برای امروز ما می تواند عبرت انگیز و درس آموز باشد:



۱. از علل مهم فروپاشی لشکریان نظامی امام حسن(ع)، شکست آنان در جنگ شناختی، روانی و تبلیغاتی بود که حزب اموی به موازات جنگ نظامی، راه انداخت. باید توجه داشت که امروزه آنچه در تعیین سرنوشت جنگ نظامی اثرگذار است، فقط ابزار و سلاحهای جنگی نیست، که البته در جای خود بسیار مهم است بلکه جنگ رسانه‌ای و تبلیغاتی نقش تعیین کننده در این زمینه دارد. باید نقش اساسی خود را در جنگ رسانه‌ای دشمن بازیابی کنیم. هم نقش دفاعی و هم نقش تهاجمی. مراقب باشیم تحت تأثیر شایعه پراکنی رسانه‌ای جبهه دشمن قرار نگیریم و به خنثی سازی فتنه‌های تبلیغاتی آنان همت گماریم. افزون بر این، تلاش کنیم با تعریف نقش تهاجمی خود در عرصه رسانه، به تضعیف و از هم پاشیدن روحیه جبهه استکبار در جنگ وجودی، پردازیم. خلاصه آنکه شناخت نقش‌ها و ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها در جبهه شناختی-روانی و رسانه‌ای پشتوانه‌ای بسیار بزرگ برای نظامیان مقتدر در راستای دفاع شرافتمندانه از سرزمین و عزت و باورهای اسلامی است.



۲. «دشمن شناسی»، «دشمن ستیزی» و لزوم «ولایت پذیری» از کسانی که خداوند آنان را ولی و زمامدار مؤمنان قرار داده درس مهمّ داستان جنگ و صلح امام حسن مجتبی(ع) است. در پرتو هدایت های ولیّ خدا و ولایت مداری است که می توان دشمن اصلی را شناخت و در نبرد با او، پیروز شد. امروز هنوز حزب سلطه گر بنی امیه عضو و پیرو و طرفدار دارد که باید آنان را شناخت و با آنان مبارزه کرد. بی تردید پشتیبانی از ولیّ فقیه همان ولایت پذیری و مصداق کامل عمل به این آیه شریفه است: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» «و کسانی که ولایت و سرپرستی خدا و رسول او و افراد با ایمان [چون علی بن ابی طالب] را بپذیرند [حزب خدایند]، و یقیناً حزب خدا [در هر زمان و همه جا] پیروزند» (مائده: 56) اگر او را بر خود مقدم و از وی حمایت کنیم، نه تنها به سرزمین مان آسیبی نمی رسد، که بر جبهه کفر و استکبار پیروز قطعی خواهیم بود.

## منابع

۱. "نیمه پنهان بنی امیه"؛ پاسخی روشنگرانه به تحریف تاریخ در سریال معاویه، محمد علی مروّجی طبسی، خبرگزاری رسمی حوزه.
۲. تاریخ الحسین(ع) نقد و تحلیل، عبدالله علایلی، ص 122. 123
۳. "نیمه پنهان بنی امیه"؛ پاسخی روشنگرانه به تحریف تاریخ در سریال معاویه، محمد علی مروّجی طبسی، خبرگزاری رسمی حوزه
۴. تاریخ الحسین(ع) نقد و تحلیل، عبدالله علایلی، ص 123
۵. همان.
۶. همان، ص 122.
۷. بازخوانی مفاسد فرهنگی، سیاسی و مالی بنی امیه در روایات اهل بیت(ع)، محمد علی مروّجی طبسی، خبرگزاری بین المللی قرآن (ایکنا)
۸. تاریخ الحسین(ع) نقد و تحلیل، عبدالله علایلی، ص 123
۹. همان، ص 122
۱۰. سوره مبارکه اسراء، آیه 60
۱۱. تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم، ج 7، ص 2336؛ الدر المنثور، سیوطی، ج 4، ص 191
۱۲. صلح الحسن(ع)، شیخ راضی آل یاسین، ص 163
۱۳. الارشاد، شیخ مفید(ره)، ج 2، ص 12؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی(ره)، ص 107
۱۴. الاحتجاج، طبرسی(ره)، ج 2، ص 291
۱۵. انسان 250 ساله، آیت الله خامنه ای(ادام الله ظلّه الشریف)، ص 122
۱۶. همان، ص 123.
۱۷. الاحتجاج، طبرسی(ره)، ج 2، ص 290
۱۸. نهج البلاغه، خطبه 93؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 7، ص 44؛ الفتن، نعیم بن حماد، ص 111؛ کنز العمال، متقی هندی، ج 11، ص 365.



عاشورا، دهم محرم ۱۴۴۷



سياسة الإمام الحسن المجتبي (عليه السلام) في



مواجهة الحزب الملكي الأموي؛ حرب أم



صلح؟

**محمد علي مروّجي الطّبي، عضو هيئة التدريس في جامعة  
السيدة المعصومة (سلام الله عليها)**

إنّ بني أميّة، بوصفهم حزبًا سياسيًا نشطًا في صدر الإسلام، كانوا معارضين لحكومة الإمام الحسن (عليه السلام)، كما أنّهم سابقًا قد حاربوا خلافة أمير المؤمنين علي (عليه السلام) بمواجهة عسكرية في صفين.

والسؤال هنا: ما هي إستراتيجية الإمام الحسن (عليه السلام) خلال فترة حكومته في مواجهة هذا الحزب السياسي بالنظر إلى سجلّ أعمالهم السابق؟ هل كانت سياسة الإمام (عليه السلام) حربًا وجودية ضدّ هذا الحزب؟ فإن كان الأمر كذلك، فلماذا عقد (عليه السلام) صلحًا مع الحزب الأموي؟

وإن كانت سياسته (عليه السلام) هي الصلح والمسالمة مع هذا التيار السياسي، فلماذا جهّز في بداية حكومته العدة والعدد العسكريّة للقتال؟ فما هو إذن نهج الإمام (عليه السلام) تجاه الحزب الأموي: هل كان حربًا وجودية أم صلحًا ومسالمة؟





## للإجابة عن هذا السؤال، لا بدّ من التذكير ببعض النقاط:

١. بحسب الشواهد التاريخية، لم يكن بنو أمية مجرد قبيلة - مع أنّ هناك تشكيكات جدية حول عروبتهم - بل كانوا أقوى حزب سياسي اتّصف بالخصائص التالية: الملكية بمعنى تأييد الحكم الملكي الاستبدادي الوراثي بوصفه الشكل الأمثل للحكومة؛ عدم الإيمان بأسس الإسلام وقوانينه؛ العنصرية؛ الاغتيال ونشر الرعب والخوف؛ إثارة الفوضى والاضطرابات؛ الإفساد وإشاعة الفساد؛ خداع وإضلال الرأي العام عبر استخدام وسائل الإعلام. إنّ مثل هذا الحزب كان ككتلة سرطانية تُعدّ أخطر تيّار سياسي يهدّد أساس الإسلام وعزّة ووحدة الأمة الإسلامية تهديدًا جدّيًا.

٢. وقد عبّر القرآن الكريم عن هذا الحزب السياسي بـ«الشجرة الملعونة»، وهي - في تفسير رسول الله (صلى الله عليه وآله) - بنو أمية. كما وردت في أحاديث نبوية متعددة أخرى تأكيدات من رسول الله (صلى الله عليه وآله) على ضرورة قتال المسلمين لهذا الحزب (جماعة القاسطين) وزعيمه معاوية بن أبي سفيان. وهذا يعني أنّ حزب بني أمية لا شرعية له، وأنّه لا بدّ من حلّه والقضاء عليه كي لا تقع الفتنة الكبرى (الفساد الفكري والثقافي والسياسي والمالي) في العالم الإسلامي، وبالتالي إزالة هذه الكتلة السرطانية بالكامل.

٣. لذلك، فإنّ الأصل الأوّل والسياسة الرئيسية للإمام الحسن (عليه السلام) كانت حلّ هذا الحزب الخطير وإجبار قاداته وأعضائه على الخضوع للسلطة الإسلامية، ولو أدّى ذلك إلى الحرب. وفي حال توفّر العدة والعُدّة العسكرية لدى الحاكم الإسلامي، فإنّ خيار الحرب مع مثل هذا الحزب لاجتثاث الفتن الكبرى هو عين تحقيق السلم الحقيقي، أي التعايش الشريف والعزيز. كما أنّ الصلح مع حزبٍ ملكيّ لا يؤمن بأسس الإسلام وقوانينه، ليس إلا استسلامًا مذلًا من قبل السلطة الإسلامية أمام أطماع جماعة محدودة. إنّ مثل هذا الصلح كان سيعرّض أمة الإسلام لفتنٍ من قبيل: الاستعباد، وانعدام الأمن، وإثارة الفوضى، وظهور أنواع الفساد. إذًا، ليست كل حرب مذمومة، ولا كل صلح ممدوحًا؛ بل لا بدّ من دراسة نتائج كلّ منهما ومقارنتها.



٤. وبشهادة التاريخ الموثوق، فإنّ الجيش العسكري للإمام الحسن (عليه السلام) قد تفرّق نتيجة عدّة عوامل، منها: محاولة اغتيال الإمام الحسن (عليه السلام) الفاشلة، والحرب النفسية والإعلامية وحملة الشائعات التي شنّها حزب بني أميّة حول «تحقق الصلح بين الإمام الحسن (عليه السلام) ومعاوية»، وخيانة بعض قادة جيشه (عليه السلام)

الذين انضمّوا إلى معسكر معاوية بعد إغرائهم بالمال مع ثمانية آلاف من جنودهم، وكذلك الرسائل السريّة الخائنة التي أرسلها بعض زعماء القبائل الموالين للأسر الكبرى في الكوفة إلى معاوية معلنين فيها استعدادهم لتسليم الإمام الحسن (عليه السلام) أو اغتياله.

وفي ظلّ هذه الظروف الجديدة، ماذا كان يمكن أن يحققه استمرار الحرب من إنجاز مهمّ مقارنةً بوقف إطلاق النار؟

٥. إنّ السياسة الاستراتيجية للإمام الحسن (عليه السلام)، كما نُقل عنه، كانت هي مقاتلة حزب بني أميّة ليل نهار مع وجود أنصاره وتعاونهم. ويبدو أنّه لو كان الناس في ذلك العصر يدركون أخطار وصول حزب بني أميّة إلى الحكم، وصمدوا في قتال هذا الحزب غير المشروع باتّباع الإمام المفترض الطاعة وسيّد شباب أهل الجنّة الحسن بن علي (عليه السلام)، لكان النصر حليفهم بلا شكّ.

إنّ تكلفة الحرب مع الحزب الأموي الملكي المفسد كانت أقل بكثير من تكلفة الصلح والاعتراف بشرعيّتهم، لو أنّ الأمّة الإسلاميّة في مختلف مستوياتها وقفت إلى جانب إمامها.

ولكن في الظروف التي حصلت، لم يكن هناك مجال للاستمرار في الحرب، ولم يكن أمام الإمام خيار سوى وقف إطلاق النار؛ إذ إنّ استمرار الحرب لم يكن ليؤدّي إلا إلى فناء جميع «أركان بيت النبي (صلى الله عليه وآله)» وزوال «ذكر الإسلام».

ففي حال استمرار الحرب ضدّ حزب بني أميّة (مع ملاحظة تفرّق الجيش...) كان الجميع سيقتلون: الإمام الحسن (عليه السلام)، والإمام الحسين (عليه السلام)،



وأهل بيت النبي (صلى الله عليه وآله)، وأصحاب بارزون مثل حجر بن عدي (رضوان الله عليه).

ولم يكن ليبقى أحدٌ يحفظ النظام القيمي الأصيل للإسلام ويستثمر الفرص لإحيائه. ولو قُتل الإمام الحسن (عليه السلام)، لكان قادة بني أمية سيضلّون الرأي العام ويقنعونه بخداع إعلامي أنه قُتل على يد أصحابه. ووفقاً لحديث عن الإمام المجتبي (عليه السلام)، لو استمرت الحرب لكانوا قد أسروه وقتلوه أو أطلقوا سراحه بإذلال ومِنَّة مهينة.

٦. الخيار الذي كان أمام الإمام الحسن (عليه السلام) في مثل هذه الظروف هو «الصلح الإجمالي».

وهو صلحٌ فرض عليه بسبب جهل الناس وتهاونهم وخيانة بعض خاصته في الداخل، واستغلال حزب بني أمية المخرب والمخادع والإرهابي لتلك الأوضاع. ولكن هذا الصلح، كما يظهر من بنوده، لم يكن بمعنى المساومة أو الاعتراف بشرعية الحزب الأموي غير المشروع، ولا كان اتفاقاً دائماً على ترك القتال والتعايش السلمي معهم.

فطبقاً لبنود معاهدة الصلح الإجمالي، كانت الخلافة بعد موت معاوية تعود للإمام الحسن (عليه السلام)، وإن حدث أمرٌ ما فالإمام الحسين (عليه السلام) سيتولّى شؤون المسلمين من بعده.

كما أنّ معاوية لم يكن له الحق في تعيين خليفة بعده.

وعليه، فإنّ التعبير الأدق لهذا الصلح المفروض على الإمام الحسن (عليه السلام)، وفقاً للمصطلحات القانونية، هو اتفاق «وقف إطلاق نار مؤقت» أو «ترك القتال»، والذي يعبر عنه في المصادر الفقهية الشيعية (باب الجهاد) بـ«الهدنة» أو «المهادنة»، وليس «الصلح» الدائم بمعنى الاتفاق على عدم القتال، وإنهاء النزاعات والخلافات، والتعايش السلمي.



## **دروسٌ من واقعة حرب و صلح الإمام الحسن (عليه السلام) لزمنا الحاضر**

ينبغي أن نلتفت إلى أنّ ما حدث في زمن الإمام الحسن (عليه السلام) بعد تفرّق جيشه وانهيائه، كان توقيع اتفاق هدنة أو وقف مؤقت للأعمال القتالية، ولم يكن تصالحًا أو مهادنة مع الحزب الأموي.

أمّا في حرب الاثني عشر يومًا المفروضة مؤخرًا - والتي كانت مظهرًا جميلًا من مظاهر وحدة الشعب والقوات المسلحة للجمهورية الإسلامية الإيرانية تحت قيادة وليّ الفقيه - فلم يكن هناك توقيع اتفاق هدنة (مهادنة) له التزامات وتبعات قانونية، بل كان مجرد إعلان وقف إطلاق نار. ومع ذلك، فإنّ حادثة الحرب والصلح في عهد الإمام الحسن (عليه السلام) تُعدّ عبرة ودروسًا قيّمة لزمنا الحاضر. من الأسباب المهمّة لانتهيار جيش الإمام الحسن (عليه السلام)، هزيمتهم في الحرب المعرفية - النفسية والإعلامية - التي شنّها الحزب الأموي بالتوازي مع الحرب العسكرية. ينبغي أن نلتفت اليوم إلى أنّ ما يؤثّر في مصير الحروب العسكرية ليس الأدوات والأسلحة الحربية وحدها - رغم أهمّيتها البالغة في موضعها - بل إنّ الحرب الإعلامية والدعائية لها دور حاسم في هذا المجال.

ينبغي لنا أن نعيد اكتشاف دورنا الأساسي في الحرب الإعلامية التي يشنّها العدو، سواء على المستوى الدفاعي أو الهجومي. فلنحذر من أن نقع تحت تأثير الشائعات الإعلامية لجبهة العدو، ولنسحّ جاهدين لإبطال فتنهم الدعائية. إضافة إلى ذلك، علينا أن نُعرّف دورنا الهجومي في الساحة الإعلامية بهدف إضعاف معنويات جبهة الاستكبار وتفكيكها في هذه الحرب الوجودية.

وخلاصة القول: إنّ معرفة أدوارنا وإمكاناتنا وقدراتنا في الجبهة المعرفية - النفسية والإعلامية - تمثّل دعمًا كبيرًا لقواتنا العسكرية المقتدرة في سبيل الدفاع المشرف عن الأرض والعزّة والعقيدة الإسلامية.